

# نشانی دهلوی

## ملا علی احمد مهرکن

احمد گلچین معانی

ایکه نگین بهر کسان می کنی / آن نه نگینست که جان می کنی  
کندن مهر از تو گرانی بود / مهر کنی کار نشانی بود

ملا علی احمد مهرکن دهلوی متخلص به نشانی (متوفی ۱۰۱۹ ق) فرزند شیخ حسین دهلوی متخلص به نقشی (متوفی ۹۸۸ ق) است، پدرو پسر تخلص نقشی و نشانی را بمناسبت هنر مهر کنی اختیار کرده اند، و هردو شاعر و عارف و فاضل و خوشنویس بوده اند.

نشانی دهلوی غیر از تعلق سایر خطوط و بخصوص نستعلیق را خوش می نوشته و در علوم ریاضی و طبیعی و الهی نیز دست داشته است.

مؤلف صبح گلشن در ذیل نام (نقشی) نوشته است: مولانا حسین دهلوی در عرفای عهد و کملائی عصر معدود و ملا علی احمد مهرکن فرزند رشید وی بود، هر یکی از بین هردو در سخن سنجی از اقران و امثال برگزیده، و نقش زندگی نقشی در سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه (۹۸۸) چهاردهم جمادی الاخری نقش بر آب گشت.

ازوست:

شکر خدا که عمر عزیزم تلف نشد  
دریاد زلف و روی تو شد صبح و شام ما  
\*\*\*

گفتم از قطع نظر کوه که سودای زلف  
چشم حیرت حلقه دیگر برین زنجیر شد  
ملا عبدالقادر بدوانی که از دوستان نزدیک نشانی دهلوی بوده در منتخب التواریخ (ج ۳، ص ۳۴۹ - ۳۶۰) ترجمه حال وی را چنین بقلم آورده است:

### نشانی دهلوی

مولانا علی احمد ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهرکن است، فاضلی ولی مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (شاهزاده سلیم = جهانگیر پادشاه) بود، و پدر و پسر هردو این فن را به کرسی نشانیده و در گذرانیده اند، خصوصاً مولانای

مشارالیه که امروز نقش نگین او کارنامه روزگارست، و در عراق و خراسان و ماوراءالنهر سکه (= مهر) او را به تیمن و تبرک می برند، به فضایل علمی و کمالات انسانی متصف است، ولیکن این فن جزئی و این شیوه کسبی حیثیات کلی موهبی او را پوشیده و به این تقریب در سپاهیگری و ملازمت هم چندانی تربیت و اعتبار که می بایست نیافته به منصب معتبر نرسیده، هیچ کمتر از امرای نامدار نبود، و علم هیأت و طبیعی را خوب ورزیده و طالب علمی او بمرتبه کمال است، و در جمیع خطوط بد طولی دارد، و در انشاء و املاء بی نظیر، اگر یک فنه می بود خیلی از آثار نظم آبدارش بر جریده روزگار باقی می ماند، گاهگاهی طبع روشن و ذهن باریک بین او به شعر می پردازد، و بمناسبت شیوه خود تخلص نشانی اختیار می نماید، چون فقیر را از ریعان عهد شباب تا هنگام این انتخاب، که زمان کهولت بلکه شیخوخت است، با او جهت اتحاد و اعتقاد و ارتباط و اختلاط از هر چه تصور توان کرد قوی ترست، اگر بعضی از فواید منظومه و منشوره او را به اسبغ و اشباع ایراد نماید جای آن دارد،

شوشگاه علوم انسانی و از اشعار اوست:

ترا تا سبزه خط بر لب جان بخش پیدا شد  
مسیحا بود تنها، خضر همراه مسیحا شد  
\*\*\*

محتسب دی خم شکست و آب آتشناک ریخت  
خاک من بر باد داد و خون من بر خاک ریخت  
\*\*\*

باد از یار خیر بر دل ناشاد آورد  
اعتمادی نتوان بر سخن باد آورد  
\*\*\*

مرا هر شب چو دزدان خواب گرد چشم تر گردد  
دل را با غمت بیدار ببند باز بر گردد  
\*\*\*

تا سینه از خندنگ جفای تو خسته ایم  
مرهم نمانده ایم و جراحت نبسته ایم

\*\*\*

در زمانی که فتح گجرات واقع شد (= ۹۸۰ ق) سکه‌ای  
به نام حضرت اعلی (= اکبر پادشاه) کنده و این تاریخ گذرانده که :  
خسروا سکه گجرات به نام تو زدند  
ملک را سایه عدل تو به تارک بادا  
ای خوش آندم که چو تاریخ وی از من پرسى  
گویمت : سکه گجرات مبارک بادا

وله

کار بجانم رسید و یار نیامد  
جان گر انما به هیچکار نیامد

\*\*\*

ما را دل مجروح و بتان را نمکین لب  
تا روز اجل به شدن این ریش ندارد . . . .

\*\*\*

ز سنگ حادثه دل نشکند به سینه ما  
که ساختند ز الماس آبگینه ما  
زمانی که اردوی معلی بجانم کشمیر بار اول متوجه شد  
و فقیر رخصت گرفته به جانب پشاور که مولد من است رفتم ،  
این ابیات از آن دیار نوشته فرستاد ، دگر خدا داند که مثل من  
به چندی دیگر هم بهمین شوق نوشته و خرسند کرده باشد ، اما  
فقیر خاصه خود ساختم تا دعوی دار دیگر پیدا نشود :

مثنوی

مرا دور از تو ای ماه دل افروز  
نه شب خوابست ، نی آرام در روز  
چکیده اشک گلگونم به رخسار  
شکفته لاله اندر زعفران زار  
ز خون دیده شد آلوده مژگان  
کشیده سر ز دریا شاخ مرجان  
زهجرت دمبدم خون در دل من  
نشسته چون صراحی تا به گردن  
بسوزد هر نفس از آتش غم  
علم بیرون زند از سینه مردم  
کنون چشمم به خون دل ستیزد  
بجای قطره آتش پاره ریزد  
نه مژگانست گرد دیده من  
سیه شد آتش دل گرد روزن

ملك خوبا مرا زين سير ناشاد

کرو جان عزیزان رفته بر باد  
چنان ضعف تن و دل گشته حاصل  
که نی از تن خبر دارم نه از دل  
تنی از محنت تب بی حضوری  
دلی در وی چو آتش در تنوری  
در جواب فخریه شیخ فیضی که :  
شکر خدا که عشق بتانست رهبرم

در ملت برهمن و در دین آزرم  
اوراست قصیده‌ای که از آن جمله است این ابیات :

شکر خدا که پیرو دین پیبرم  
حب رسول و آل رسولت رهبرم . . . .  
حاسد به سوی من به حقارت نظر مکن  
چون نیستی خلیل ، منه پا بر آذر  
زیر نگین من شده روی زمین تمام  
من چون نگین به دور گریبان سراندرم  
از شرق تا به غرب فضیلت معدلم  
وز قطب تا به قطب هنر خط محورم  
سطح محذب فلک فضل خصم را  
هرگز مماس نیست به سطح مقعرم  
گر در زمین چو نقطه موهوم ساکنم  
لیکن مدار گردش چرخ مدورم  
دست قضا کشیده به پرگار روزگار  
افلاک هفت دایره برگرد دفترم  
هر چند کم ز نقطه مفروض مرکز  
از خط مستدیر معدل فزون ترم  
گر خصم صد هزار کند سحر سامری  
چون از در کلیم به یکدم فرو برم

فی النعت

خاتم ختم تو بشکسته نگین‌های قدیم  
طرح نقش تازه و نو در نشان انداخته  
واز جمله اشعاری که در باب یکی از محتشمان ستم ظریف  
ابنای جنس گفته<sup>۲</sup> اینست که :

۱ - شیخ ابوالفیض فیضی ملك الشعراى دربار جلال‌الدین اکبر شاه  
نیز در جواب سید حسن اشرف غزنوی گفته است که گوید :  
داند جهان که قره عین پیبرم شایسته میوه دل زهرا و حیدرم  
رك . دیوان ، ص ۱۱۱ - ۱۱۲ .  
۲ - در جواب فیضی و مثنوی (مرکز ادوار) او گفته است .

چند زنی لاف که در ساحری  
 سامریم ، سامریم ، سامری  
 هر نفسم معجزه عیسویست  
 شعله نور شجر موسویست  
 در سخنم نادره روزگار  
 اهل سخن را منم آموزگار  
 هر نفسم برده ز جادو شکیب  
 هر سخنم سحر ملایک فریب  
 خسرو ملک همه دانی منم  
 عالم اقلیم معانی منم  
 این منم امروز درین داوری  
 شعله آتش به زبان آوری  
 دعوی ایجاد معانی مکن  
 شمع نبی، چرب زبانی مکن  
 طبع تو هر چند در هوش زد  
 یک سخن تازه نشد گوشزد  
 آنچه تو گفتی دگران گفته اند  
 در که تو سفتی دگران سفته اند  
 خانه که از نظم بیاراستی  
 آب و گلش از دگران خواستی  
 سقف منقش که در آن خانه است  
 رنگ وی از خامه بیگانه است  
 طبع تو دارد روش باغبان  
 ساخته باغی ز نهال کسان  
 سبزه آن باغ، ز راغ دگر  
 هر گل رعناش، ز باغ دگر  
 غنچه آن گرچه روان پرورست  
 لیک ز خون جگر دیگرست  
 بید که بی میوه سری برکشید  
 برگش از آن دانه مشجر کشید  
 تازگی آن نه ز باران تست  
 از خوی پیشانی یاران تست  
 چند پی نقد کسان سوختن  
 چشم به مال دگران دوختن  
 جمع مکن نقد سخن پروران  
 کیسه مکن پر ز زر دیگران  
 شربت بیگانه فراموش کن  
 آب ز سرچشمه خود نوش کن

گر خضری، آب حیات تو کو  
 ورشکری، شاخ نبات تو کو  
 نخل صفت سر به فلک می بری  
 میوه بجز خسته نمی آوری  
 سرو که بر چرخ بساید سرش  
 چاشنی میوه نباشد برش  
 بر سخن خویش تفاخر چراست  
 بر من دلخسته تمسخر چراست  
 من اگر از شرم نگویم سخن  
 حمل به بی دانی من مکن  
 نی چو رطب سینه پر از خسته ام  
 همچو صدف پر در و لب بسته ام  
 من اگر از بند گشایم زبان  
 لب نگشایند زبان آوران  
 طعنه چو ابلیس به آدم مزن  
 حالت من در نگر و دم مزن  
 سامریم من که بزور فسون  
 لعبتی از سحر بر آرم برون  
 غلغله در زهره و ماه افکنم  
 نسخه هاروت به چاه افکنم  
 این منم آن ساحر جادو مزاج  
 کر سخنم یافته جادو رواج  
 من که به جادو صفتی شهرام  
 هم فلک و هم مه و هم زهرام  
 سامریان در گره موی من  
 بابلیان در چه جادوی من  
 دولت اینکار به کام منست  
 سکه این ملک، به نام منست  
 از سخنم طرز سخن یاد گیر  
 عار مکن دامن استاد گیر  
 هر که به استاد ارادت برد  
 در دو جهان گنج سعادت برد  
 یک سخن از نظم تو نبود درست  
 مضحکه اهل سخن نظم تست  
 گرچه به روی تو نگوید کسی  
 عیب تو پیش تو نگوید کسی  
 لیک به غیب تو ملامت گران  
 انجمن آرای سخن پروران

شعر تراگر به میان آورند

عیب تو يك يك به زبان آورند

شعر ترا پیش تو تحسین کنند

وز پس تو لعنت و نفرین کنند

نی تو به کس یار و نه کس بانو یار

عیب تو بر کس نشود آشکار

و ه که یکی یار نداری دریغ

مونس غمخوار نداری دریغ

تا به تو عیب تو نماید که چیست

و آنچه به جیب تو گشاید که چیست

زمانی که این تذکار می نوشتم (سال هزار و چهار هجری)

و چند شعر اورا به یادگار طلبیدم ، این رقعہ نوشت :

... و كان اشتغالی من اول ذی الحجة الى آخر ربیع الاول

بحك فص السلطان العادل و خلیفة الكامل و نقش فيه اسمه العالی  
و اسماء اجداده المتعالیة الى امیر تیمور صاحب القرآن و الفص  
و سبغ مدور مشتمل علی ثمان دوائر دایرة فی وسطه و الباقیة  
فی اطرافها الى آخره .

(درینجا بی مناسبت نیست که گزارش ابو الفضل علامی را  
درباره مهر مذکور نقل کنیم : مولانا علی احمد به فرمان قدسی  
گرامی نام های نیگان شاهنشاهی تا صاحبقرانی بر کند ،  
و کارنامه ای بر ساخت ، فرمان شد همگی ثبتی اسناد و برخی  
بیاضی منشور بدین پیرایش یابد ) . (از وقایع شانزدهم مهرماه  
سال ۱۰۰۴ هجری) ر ك : (اکبرنامه ، ج ۳ ، ص ۶۷۲) .

این نقل رقعہ ایست که به خدام شیخ امیر یعقوب کشمیری  
(متخلص به صرفی و متوفی ۱۰۰۳ ق) از لاهور نوشته :

### نقل رقعہ

لیس الفؤاد محل شوق و حده

کَل الجوارح فی هواك فؤاد

چه نالم از دست شؤون نیرنجات این پیر عزایم خوان  
گری نشین مرقع پوش بلند کلیسا که تمام کون و فساد را از ماهی  
تا ماه بزور افسون پری وار در شیشه نیلی در آورده بند کرده  
و سر آن شیشه را به موم شمع ماه گرفته به چندین هزار خاتم  
افروخته مختوم ساخته ، نه یارای آنکه از درون آن پای گریز  
بیرون توان نهاد و نه امید اینکه از برون دست فریادرسی بدو  
تواند رسید .

فریاد بسی کردم و فریاد رسی نیست

گویا که درین گنبد فیروزه کسی نیست

لاجرم در بند ابدی گرفتار مانده سر بر آستانه ارادت نهاده  
و هر گاه کل ملک و ملک را نسبت به او این حال باشد ، پیداست  
که نوع انسانی سیما فرد واحد را چه یارا که در آن بند دست  
و پا تواند زد ، و خود را از قید آن زندان خلاص تواند ساخت ،  
مگر مرشدی کامل و هادی مکمل که به انواع تأییدات ربانی  
و اصناف الهامات یزدانی آراسته باشد ، بزور بازوی تقویت  
الهی و پایمردی مجاهدات و مکاشفات غیر متناهی دستبرد نداده  
ازین مهلکه عظمی و مخمسه کبری آن شخص را تواند بر آورد ،  
و الحق درین زمانه عارف صاحب کمالی که به زیور اوصاف  
مذکورہ متجلی و متجلی باشد سوای ذات خجسته صفات ملکی  
ملکات قدسی آیات آن یگانه روزگار و مظهر آثار رحمت  
پروردگار عرشانه کسی موجود نیست ، امید که این نامراد

### نقل رقعہ

جو اهر معادن افتقار و خاکساری و لالی بحار انکسار

و بی قراری که جوهریان کارخانه شوق و دریا نوردان کارنامه  
ذوق به زلال اخلاص شسته به رشته نیاز کشیده اند ، نثار قدم  
مسرت لزوم آن یگانه روزگار و آیه رحمت پروردگار که دل  
غیب دانش جام جهان نمای پیشینان حقیقت است و آئینه  
ضمیرش اسطرلاب رصدندان طریقت است گردانیده ، به عرض  
بار یافتگان مجلس بهشت آیین و محفل ملایک نشین می رساند که  
حقاً و بعزت الله تبارک و تعالی که به یمین توجه آن عظیم المثال  
معدوم النظیر به سر وقت این افتاده که خرافات متفرقه را جمع  
سازد ، آفرین بادا برین احسان که بر ما کرده اند ، دوجزو ، یکی  
از انشا و نثر ، دوم از مثنوی و غیره که برای خدام می نویسد ،  
نیم کاره شده است ، ان شاء الله فردا یا پس فردا یکجا می سپارد ،  
عجالة الوقت آن چند بیت مثنوی که : سامریم ، سامریم ، سامری ،  
در مطالعه است فرستاده شد ، اصلاح فرمایند ، و آنچه قابل  
نوشتن باشد جدا سازند و سلامت باشند .

از جمله رقعات او این رقعہ است که در باب اولگون  
پادشاهی و سکه آبی کرام آن حضرت تا صاحبقرانی (امیر تیمور)  
نوشته به فقیر فرستاده :

### نقل رقعہ

(چون رقعہ بزبان عربی است فقط قسمت اخیر آنرا که

مربوط به مهر مزبورست نقل می کند) .

پابند قید جسم و صور را که یکی از آن افراد است که از نوع انسانی بیرون نیست به توجه حالی از جمیع قیود که مخالف سنن نبوی و قسیم دین مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات است بر آورده گاهی به وقت حضور به دعای مرادات ظاهری و باطنی و سعادات صوری و معنوی و مطلوبات کونی والهی یاد آورند که وسیله وصول الی الله و حبل المتین دین مبین حق غیر این نمی تواند بود ، امیدوار است که حق سبحانه و تعالی ایشان را با جمیع فرزندان گرامی و مخلصان نامی از جمیع مکاید دوران و مکاره زمان محفوظ و مصون داشته بر سر محبتان حقیقی و معتقدان تحقیقی نگاه دارد ، بمنته و کمال کرمه .

در آیین اکبری (ص ۴۸) آمده است که : فولاد را کسی برابر مولانا علی احمد دهلوی نیاراست ، خطشناسان او را درین صنعت بی همتای روزگاران دانند ، غیر از تعلیق خطوط را به و الاپایگی رسانید ، لیکن نستعلیق را بس دلفریب آرایید ، این پیشه را از پدر خود شیخ حسین برگرفت ، و از دید کار کرد مولانا مقصود (مقصود علی خوشنویس) گشایش یافت و از همه در گذرانید .

خواجہ نظام الدین احمد هروی گوید : نشانی - علی احمد مهر کن ، به جمیع خطوط مهرا خوب می کند ، و شعر نیکو می گوید ، و جامع اقسام فضایل است . . . . .

(طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۵۱۰)  
امین احمد رازی نوشته است : مولانا علی احمد مهر کن - از بی بدلان زمانست و بنا بر جودت طبع ، شعری می گوید ، از آن جمله است :

صورت و معنی نگرده جمع در هر پادشاه  
پادشاه صورت و معنی است اکبر پادشاه  
آن شهنشاهی که می افتد به روز بار او  
از نهیب چوب دربان پادشا بر پادشاه  
تا که باشد مشرق و مغرب ، مبادا غیر او  
از حدود باختر تا حد خاور پادشاه

\*\*\*

مرا هر شب چو دزدان خواب گرد چشم تر گردد  
دل را با غمت بیدار بیند باز برگردد  
(هفت اقلیم)

در تذکره میخانه مسطورست : ذکر مولانا علی احمد مهر کن - این طوطی سخنگوی هندوستانی به مناسبت هنر مهر کنی تخلص نشانی کرده ، و این دوبیت کنایت آمیز بجهت یکی از همکاران خود که قابل شاگردی او نبوده و لاف استادی او می زده گفته :

ای که نگین بهر کسان می کنی  
آن نه نگینست که جان می کنی

کندن مهر از تو گرانی بود

مهر کنی کار نشانی بود  
صوفی طبیعتی درست اعتقاد بوده و صفای طویبتی پاکیزه

نهاد ، پدرش در خدمت شهیار دادگر غریب پرور جلال الدین محمداکبر عرش آشیانی کمال عزت و اعتبار داشته ، و بجهت تکمیل فضیلت به استادی زینبده افسر و دبیریم شاهزاده سلطان سلیم (جهانگیر پادشاه) مأمور شده و مولانا علی احمد به خلیفگی مملکراده خود سرافراز شده ، و در ایام زندگانی حضرت عرش آشیانی در بندگی ایشان کمال عزت و اعتبار بهم رسانیده و در مهر کنی از بی بدلان روزگارش میدانسته اند ، طبعش لطیف و موزون بوده و سلیقه اش به ندرت مشحون ، در وقتی که ولایت گجرات به تصرف بندگان دولت جلالی درآمد ، و در آن بلده طیبه سکه به نام نامی آن حضرت زدند ، وی این دوبیت بجهت تاریخ سکه زدن گجرات از پرده خیال بر روی کار آورد :  
خسروا سکه گجرات . . . . . الخ .

چون به امر حضرت مالک الملک القدیم پادشاه واجب - التعلیم ، سلطان بلنداختر جلال الدین اکبر دست از جان شیرین به صد تلخی شسته و دل از مملکت فانی بناچار برداشته آهنگ سرای جاودانی کرد ، و نوبت جهانداری و جهانبانی به ارشد او لادش که در این ایام خجسته فرجام (سال ۱۰۲۸ ق) زینت - دهنده افسر و دبیریم سلطان سلیم است رسید ، و از عنایت بلانهایت الاهی خطاب ظل اللہی یافت و به لقب جهانگیر شاهی بلند آوازه گشت ، مولانا علی احمد در سلک ملازمان بارگاه عرش اشتباه ایشان درآمد و در بندگی این خسرو فلک رتبت معزز گردید .  
بر ارباب بصیرت و اصحاب فطرت پوشیده نماند که در اول شب پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه یک هزار و نوزده در مجلس بهشت آیین این پادشاه معدلت گرین ، جمعی از اقوالان دهلوی که هر یک در فن نغمه و سرود ، زمان خود را داود بودند ، سرودی که میانخانه اش این بیت امیر خسرو بود که :

هر قوم راست راهی ، دینی و قبله گاهی

من قبله راست کردم ، بر سمت کج کلاهی

گفتن گرفتند و به نوعی به اثر خواندن آغاز کردند ، که بی دردان انجمن سلطانی را از استماع آن نغمات جان شکار ، آرزوی دردمندی محبت شد و خسرو بلنداختر جهانگیر اکبر از حاضران مجلس پرسید که هیچکس می داند که امیر خسرو این بیت را به چه تقریب گفته است ؟ مولانا علی احمد مهر کن به عرض رساند که من از پدر خود شنیده ام که مصراع اول این

بیت از پیر ایشان شیخ نظام‌الدین اولیاء است و مصراع ثانی از امیر خسرو، ظاهر آنکه روزی سلطان‌الاولیاء به راهی میرفته، دیده که جمعی از کفره به ذوقی تمام و شوقی مالاکلام از دکور و انات درهم به عزم پرستیدن صنم به بتخانه میروند، و هر کدام شعری به زبان خود در ستایش اصنام میخوانند، شیخ را از مشاهده آن حال وجدی دست می‌دهد و کلاه بر سرایشان از کثرت دست‌افشان کج می‌شود، امیر خسرو در آن وقت به آنجا میرسد و مصراع اول این بیت از زبان شیخ می‌شود، حال برو متغیر میگردد و به وجد اندر می‌آید، در عین وجد و بر گرد پیر گردیدن، مصراع ثانی را بر پیر خواندن آغاز می‌کند، این جهانگیر جهان‌پنسا جهانگیر پادشاه در جهانگیرنامه خود می‌فرماید که همچنین که مولانا علی‌احمد گفت که:

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

حال برو بگردید، و بساط زندگانی در نور دید، و چون از پای درآمد، برس او رفتن و دیدیم که برجای سرد شده، به اطباء گفتیم که نبض او ببینند و به من بگویند که چه حال دارد، بعد از ملاحظه جمعی حمل بر صرع کردند و برخی بر ضعف و غش، نه آن بود و نه این، جان به جانان داده بود و روان تسلیم ایزد سبحان کرده:

در عشق تو عاشقان چنان جان بدهند

کانجا ملک الموت ننگند هر گر

بعد از ارتحال و انتقال ملای مذکور، حسب‌الحکم این پادشاه بلند اقبال، نعلش او را به حضرت دهلی که گورخانه اجداد او بود بردند، . . . .

(تذکره میخانه، ص ۸۵۷ - ۸۶۲)

عین عبارت توزک جهانگیری که جهانگیر پادشاه در باب مرگ ملاعلی‌احمد مهر کن نوشته است بشرح ذیل است: در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب روی داد، جمعی از قوالان دهلی سرود در حضور می‌گفتند، و سیدی شاه به روش تقلید سماع مینمود، و این بیت امیر خسرو:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی

من قبله راست کردم، بر سمت کج کلاهی

میانخانه این سرود بود، من حقیقت این بیت را تفحص مینمودم که ملاعلی‌احمد مهر کن که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود، و نسبت خلیفه و خدمتگاری قدیم داشت و در ایام خردسالی هاسبق پیش پدر او میخواندم، پیش آمده چنین نقل کرده که: من از پدر خود شنیده‌ام که روزی شیخ نظام‌الدین اولیاء کلاهی برگوشه سرنهاده در کنار آب چون بالای پشت‌بامی تماشای عبادت و پرستش هندوان مینمودند، درین اثنا امیر خسرو

حاضر می‌شود، شیخ متوجه شده می‌فرماید که این جماعت را می‌بینی؟ و این مصرعه را بر زبان جاری می‌سازند:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی

امیر بی‌تأمل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصراع ثانی را: من قبله راست کردم، بر سمت کج کلاهی، میخوانند، ملای مشارالیه چون سخن را بدینجا رسانید و کلمه آخر مصراع ثانی (بر سمت کج کلاهی) بر زبانش جاری شد، حال برو متغیر گشته بیخودانه افتاد، و مرا از افتادن او وحشتی عظیم شده برس او حاضر شدم، اکثری را مظنه شده که مگر صرع او را حادث گشته است، اطبائی که در خدمت حاضر بودند مضطربانه در پی تشخیص و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند، هر چند دست و پا زدند بحال نیامد، او خود در مرتبه اول که افتاده بوده است، جان به جان آفرین تسلیم نموده، چون بدن فی‌الجمله حرارتی داشت، گمان مینمودند که شاید جانی باقی بوده باشد، بعد از اندک زمانی ظاهر شد که کار از کار گذشته فرورفته است، او را از مجلس مرده برداشته و به منزل و مقامش بردند، این قسم مردنی تاحال مشاهده نشده بود، مبلغی بجهت کفن و دفن او به فرزندان فرستادم و صباح او را به دهلی نقل نموده به گورخانه آبا و اجدادش مدفون ساختند.

(توزک جهانگیری، ص ۸۲)

درباره بیت: (هر قوم راست راهی . . . الخ) اینکه گفته شده است مصراع اول را خواجه نظام‌الدین اولیاء بر زبان رانده و مصراع ثانی را امیر خسرو خوانده است، باید دانست که بیت مزبور مطلع غزلی از حسن سجزی دهلوی است و در دیوانش (ص ۳۹۰) بشرح ذیل مندرجست:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی

ما قبله راست کردیم، بر سمت کج کلاهی

خیز ای خطیب بر خوان، هر خطبه‌ای که داری

رویش نگر چو عیدی، ابرو نماز گاهی

گر سرو و مه ندیدی، با یکدگر موافق

بالاش بین چو سروی، بالای سرو، ماهی

با آنکه کرد توبه، فسق از دلم فراموش

هم گر لبش ببینم، یاد آیدم گناهی

بندی اگر گشایند، از زلف ظالم او

از هر خمی بر آید، فریاد دادخواهی

هر صبح اشک من بین، سر بر زده زمزگان

چون شبنمی که افتد، بروی هر گیاهی

یارب نگاه داری، چشم و چراغ ما را

گرچه نکرد هر گر، در حال ما نگاهی

دراقلام مشهور برگزیده دهر و درمهر کنی هم کمال بهم رسانید.

### دیوان نشانی دهلوی

نسخه‌ای از دیوان نشانی دهلوی مشتمل بر دیباچه و مکاتیب و خطب به نثر تازی و پارسی و مثنویات و قصاید و غزلیات و ترکیب‌بند و قطعه و رباعی به خط نستعلیق و قطع ۶×۲۱ ر ۴×۱۳ سانتیمتر در یکصد و هشتاد صفحه پانزده سطر که دارای جدول و سرلوح نیز هست در مجموعه مخطوطات مرحوم عبدالحسین بیات وجود دارد که آغاز و انجامش چنین است :

آغاز : بسمه ، الحمد لله الذی جعل هذا الاسم ذریعة  
لحصول معرفة سماء . . . . الخ .

#### انجام :

چون برفت آن عنصر قدسی صفات

سوی جنت زین جهان بی‌مدار

(ناقص)

در اینجا سخن خود را با یک قطعه نغز و بدیع نشانی دهلوی

حسن ختام می‌بخشم :

#### آئینه و شانه

دوست آنست کو معایب دوست

همچو آئینه روبرو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان

پس سر رفته مو بمو گوید

(منقول از عرفات‌العاشقین)

قاضی گوه نجوید ، در عشق‌بازی من  
داند که نیست حاجت ، اقرار را گواهی

عقل حسن چه باشد ، اندر حضور عشقت؟

طفل جهان ندیده ، در پیش پادشاهی

از آنجا که حسن سجزی از دوستان نزدیک امیر خسرو

دهلوی بوده و هر دو مرید خواجه نظام‌الدین اولیاء بوده‌اند ، دور نیست که گفته شود خواجه و امیر خسرو مطلع مزبور را به خاطر داشته‌اند و در حین مشاهده عبادت هنود ، خواجه مصراع اول را که مناسبتی با وضع و حال آنان داشته بر زبان آورده و امیر خسرو با توجه به طاقیه کج خواجه نظام‌الدین مصراع ثانی را خوانده است . والله اعلم .

واله داغستانی گوید : مولانا علی‌احمد نشانی مشهور به مهرکن از فرقه اولیا و زمره اصفیا بوده معیشتش از اجرت مهر کنی می‌گذشته ، و پیوسته به عبادات و ریاضات مشغول بوده بسیاری از طالبان راه حق از خدمت فیض موهبتش به منزل مقصود رسیده هدایت یافته‌اند ، . . . .

(ریاض‌الشعراء)

در تذکره خوشنویسان هفت‌قلمی (ص ۸۴) آمده است که :

ملا علی‌احمد مهرکن به جمیع خطوط دستگامی بکمال داشت و در همه خطوط مهر را صاف و خوب می‌کند ، و شعر هم نیکو می‌گفت .

در تذکره نتایج‌الافکار (ص ۷۱۲) مسطور است که : مولانا

نشانی مرد نیک طینت و درویش سیرت بوده در علوم و فنون استعداد شایسته و در اقسام نظم مهارت بایسته داشت ، و به معرفت علم ریاضی و طبیعی و الهی منتخب عصر بوده و به خوشنویسی

پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی